**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021005**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بعضی از دوستان به ما گفتند که بحث دیروز ضبط نشده به خاطر همین گفتند بحث دیروز نکات مهمش را امروز تکرار کنیم، اینکه حالا بعضی نکات اگر تکراری هست نکته‌اش همین هست. حالا نکات اصلی بحث را تکرار می‌کنم. بحث سر این بود که در آیۀ شریفۀ: «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكينِ» آیا از این آیه می‌توانیم استفاده کنیم که اصناف چهارگانۀ اوّل آیه مالکیت نسبت به صدقات را دارند، خب این بحث در ضمن بحث این که وجوب بسط زکات بر اصناف از قدیم مورد توجه بوده، شافعی بسط زکات بر اصناف را لازم می‌داند و دیگران واجب نمی‌دانند. منشأ این اختلاف را من کتاب‌های قدما مراجعه نکردم که ببینم مثلا خود کتاب الام شافعی اینها به چه شکل بحث را طرح کردند ولی از یک زمانی به بعد یعنی حداقل از زمان شیخ طوسی به بعد این بحث بحث این که لام در آیه لام تملیک هست مطرح شده و شیخ طوسی در بحث مبسوط جلد ۲، صفحۀ ۳۴۲ عبارتی را دارد که در این بحث ما باید مورد توجه قرار بگیرد، در بحث شرکت هست، ایشان می‌گوید الشرکة جائزة لقوله تعالی: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ» الآیة، فجعل الغنیمة مشترکة بین الغانمین و بین اهل الخمس و جعل الخمس مشترکا بین اهل الخمس و قال تعالی: «يُوصيكُمُ اللّهُ في أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ اْلأُنْثَيَيْنِ» فجعل الترکة مشترکة بین الورثة و قال تعالی: «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكينِ» الی آخر آیه، فجعل الصدقات مشترکة بین اهلها، تعلیل اینش است لان اللام للتملیک و الواو للتشریک فجعلها مشترکة بین الثمانیة اصناف. علاوه بر این عبارت‌ها مال عبارت‌‌های شافعیه باشد که معمولا مبسوط خیلی وقت‌ها از عبارت‌های شافعیه مطالبی را ذکر می‌کند این هم باید مال آنها باشد، حالا بعدا مراجعه بشود مشخص می‌شود، شبیه همین عبارت در عبارت ابو اسحاق شیرازی در مهذب هم شبیه همین عبارت را دارد که این باید از عبارت‌های قدیمی‌های شافعیه باشد، در طبع دار المعرفة مهذب، جلد ۱، صفحۀ ۵۵۰ این عبارت دارد یجب صرف جمیع الصدقات الی ثمانیة اصناف و الدلیل علیه قوله تعالی انما الصدقات تا آخر، فاضاف جمیع الصدقات الیهم بلام التملیک و اشرک بینهم بواو التشریک فدل انه مملوک لهم مشترک بینهم، مشابه همین عبارت شیخ طوسی هست که در اینجا وارد شده. این عبارت مال شافعیه است پیداست. در عبارت‌های بعدی‌ها هم این مطلب اوّلین بار به این نحو صریح که من حالا در عبارت‌هایی که من یادداشت کردم هست اوّلین بار که می‌گویم اوّلین بار در اوراقی که من نوشتم در احکا القرآن ابن عربی هم به این مطلب اشاره دارد، ابن عربی، جلد۲، صفحۀ ۹۵۹، می‌گوید المسئلة الرابعة قوله تعالی للفقراء اختلف العلماء فی المعنی الذی افادت هذه اللام فقیل لام الاجل که المحل باید باشد که نسخه بدلش هست، کقوله کهذا السجل للدابة و الباب للدار و به قال مالک و ابو حنیفه و منهم من قال ان هذه لام التملیک کقولک هذا المال لزید و به قال الشافعی و به، بعد می‌گوید و هذا کما اوصی لاصناف معنیین او لقوم معنیین. حالا در بحث‌های کسانی که جواب می‌دهند یکی از بحث‌هایشان همین هست که فرق بین این آیه و بحث وصیت را می‌خواهند روشن کنند. که این عبارت در قرطبی، ابن عربی متوفای ۵۴۳ هست، قرطبی متوفای ۶۷۱ هم مشابه همین را با عبارت قشنگ‌تر ولی پیداست از همین گرفته. الثانیة قوله تعالی للفقراء تبیین لمصارف الصدقات و المحل حتی لا تخرج عنهم ثم الاختیار الی من یقسم. هذا قول مالک و ابی حنیفة و اصحابهما کما یقال السرج للدابة و الباب للدار و قال الشافعی اللام لام التملیک کقولک المال لزید و عمرو و بکر فلابد من التسویة بین المذکورین قال الشافعی و اصحابه و هذا کما لو اوصی لاصناف معینین او لقوم معینین.

این حتی لا تخرج عنهم اشاره به عبارتی هست که در تفسیر طبری دارد. طبری و زمخشری اینها یک مطلبی را دارند آن لام تملیک و مصرف به آن شکل که در عبارت‌های این مفسرین و فقها بود عنوان نکردند ولی تعبیرشان این هست، اختلف اهل العلم فی کیفیة قسم الصدقات الذی ذکر الله فی هذه الآیة و هل یجب لکل صنف من الاصناف الثمانیة فیها حق او ذلک الی رب المال و من یتولی قسمها فی ان له ان یعطی جمیع ذلک من شامل اصناف الثلاثة فقال عامة اهل العلم، شافعی را جزء اهل کأنّ حساب نکرده، للمتولی قسمها و وضعها فی ای الاصناف الثمانیة شاء و ان الله سمنا الاصناف الثمانیة اعلاما منه خلقه ان الصدقة لا تخرج من هذه الاصناف الثمانیة الی غیرها لا ایجابا لقسمها بین الاصناف الثمانیة الذین ذکرهم الله تعالی.

در این چاپی که در جامع التفاسیر هست، جامع البیان، جلد ۱۰، صفحۀ ‌۱۱۵ این عبارت هست.

کشاف هم در ذیل آیه اینجوری دارد، انما الصدقات للفقراء قصر، اشاره به انما است، لجنس الصدقات اشاره به این است که «ال» الصدقات «ال» جنس است، علی الاصناف المعدودة و انها مختصة بها لا یتجاوزها الی غیرها کأنّه قیل انما هی لهم لا لغیرهم و نحوه قولک انما الخلاف خلافة للقریش ترید لا تتعداهم و لا تکون لغیرهم فیحتمل ان تصرف الی الاصناف کلها و ان تصرف الی بعضها و علیه مذهب ابو حنیفه و عن حذیفه و ابن عباس و افراد دیگر. و عند الشافعی اینجا نوشته رضی الله عنه لابد من صرفها الی الاصناف ثمانیة.

در حاشیه‌اش ابن منیر اسکندرانی اینجوری دارد قال احمد، این که و انه مختصة بها قصد جمیل صدقات علی اصناف المحدودة می‌گوید و هو مذهب مالک، اینجا نوشته رضی الله عنه و القول بوجوب صرفها الی جمیع الاصناف حتی لا یجوز ترک صنف واحد منها اخذ من اشعار اللام بالتملیک، تعبیر اشعار کرده، کما ذهب الیه الشافعی لا یساعد السیاق فان الآیة مصدرة بکلمة الحصر الدالة علی ان غیرهم لا یستحق فیها نصیبا فهذا هو الغرض الذی صیغت له فلاقتضاء فیها لما سواء اینجا نوشته، لما سواه درست است.

اینجا چند مرحله بحث هست، یک بحث این هست که آیا ذاتا لام در این آیه ظهور در، مثلا لام، حالا یک بحث کلی عرض بکنم، آیا لام حقیقت در ملکیت هست یا حقیقت در ملکیت نیست. یک معنا دارد، چند معنا دارد، معنای حقیقی لام را ببینیم چی است. در کتاب‌های ادبی نوعا مطرح می‌کنند که لام معانی مختلف برایش ذکر می‌کنند، حالا برای تشخیص این که این معانی مختلف لام آیا همه‌اش حقیقت است مجاز است یا چی هست و به‌طور کلی برای تعیین معنای حقیقی بهترین راه مراجعه به استعمال هست، استعمالی که بلا تعول باشد بدون ادعا باشد این دلیل بر حقیقت بودن هست، ما کلمۀ آب را به طور حقیقی بدون تعول در مورد آب رودخانه به کار می‌بریم هرچند گل داشته باشد، در مورد آب شیر به کار می‌بریم هر چند به دلیل کلر داشتن رنگش رنگ خاصی باشد، این فرق دارد با آبی که در مورد آبگوشت بی رمق به کار می‌بریم می‌گوییم این که آبگوشت نیست آب است. پیداست که بین اینها فرق می‌گذاریم. به نظر می‌رسد که استعمالات مختلفی که لام در موردش هست این استعمالات آدم همه‌اش را حقیقی می‌بیند، ما می‌گوییم السرج للدابة، الباب للدار، این هیچگونه تجوزی در این لام احساس نمی‌کنیم. در جمله‌ای که هذا المال لزید هم تجوز احساس نمی‌کنیم. حالا این چطور هست که اینها تجوز احساس نمی‌کنیم؟ این چه شکلی است؟ آیا معنای حقیقی لام معنای اختصاص از چی است؟ این نحوۀ تحلیلش به چه نحو هست؟ من اینجا یک بحثی را می‌خواهم عنوان کنم، ببینید یک نکته‌ای را حاج آقا تذکر می‌دادند در بحث معانی حروف، ایشان می‌فرمودند که معمولا در کلمات نحوی‌ها معانی مختلفی برای حروف جر ذکر می‌کنند، ولی ایشان می‌خواستند استظهار کنند که حروف جر در یک معنای جامعی هست و اینها مصادیقش هستند، یک وضع واحد دارد. تقریبی که می‌فرمودند این بود که معانی مختلفی که مثلا برای حرف فی در عربی هست، فی هم برای ظرفیت هست، ظرفیت حقیقی، هم بر مورد در موردیت، معانی مختلفی برای فی ما در کلام عرب داریم، این معانی مختلف برای معادل فی در زبان فارسی و مثلا زبان ترکی داریم، همین کلمۀ در که معادل فی هست همان معانی مختلفی که فی در عربی دارد این در هم در فارسی دارد و این نشانگر این هست که این بر جامع وضع شده، اگر قرار باشد برای این که تصادفا به نحو اشتراک لفظی این بر معانی مختلف وضع شده باشد این آدم می‌داند که نمی‌شود تصادفا به این شکل باشد، و این است که ایشان این را شاهد قرار می‌دادند برای این که معانی مختلف حرف جر درست نیست و اینها برای مشترک معنوی هستند نه مشترک لفظی. من تصورم یک گونۀ دیگری هست من عرض می‌کردم بیانی که حاج آقا دارند برای نفی اشتراک لفظی به نحو تعدد وضع درست است، آن هم تعدد وضع تعیینی، تعدد وضع تعیینی مستقل، اینها را می‌خواهم توضیح بدهم. ما گاهی اوقات یک وضع، این اشتراک لفظی که هست گاهی اوقات این اشتراک لفظی به جهت وضع عام موضوع له خاص هست این یک جور هست، به یک معنا اشتراک لفظی است ولی این اشتراک لفظی با یک وضع انجام می‌شود، موارد وضع عام موضوع له خاص، این یک جور. یک جور دیگر این هست که، وضع‌ها متعدد است ولی وضع‌ها مستقل از هم نیستند، در ارتباط به هم هستند، حالا چه تعیینی باشد چه تعینی، چطور؟ ببینید مثلا حضرت رسول صلوات الله اسم شریفشان محمد است، اسم محمد را یک کسی می‌آید برای خودش انتخاب می‌کند، این وضع جدید است ولی این وضع به تبع وضع قبلی است، به تبع وضعی که بر نام حضرت رسول صلوات الله علیه هست وضع برای آن قرار می‌گیرد، بعد این بنده خدا از دنیا می‌رود، نوه‌اش را هم که اوّلین بار بعد از او به دنیا آمده اسمش را می‌گذارند اسم پدر بزرگ محمد، این هم در طول، یعنی اوّل وضع برای نام شریف پیغمبر بوده بعد به تناسب بر آن پدر بزرگ هم گذاشتند، از پدر بزرگ به این، همینجور وضع‌هایی در طول هم، یعنی وضع تعیینی هست ولی به تناسب آن معنای قبلی که وجود دارد، وضع‌های تعیینی گاهی اوقات وضع‌های تعیینی طولیه است، ولو متعدد است ولی طولیه است نه عرضیه، این وضع تعیینی بود. وضع تعینی هم خیلی وقت‌ها اینجوری است، یعنی یک معنایی وجود دارد، این معنا برای یک لفظ هست، این لفظ تعینا در یک معنایی مشابه آن معنا تعینا وضع پیدا می‌کند به این شکل. یعنی به تدریج به اعتبار شباهت معنوی وضع، وضع تعینی به خاطر شباهت معنوی است، این شباهت معنوی در همۀ زبان‌ها هست، به زبان که ربطی ندارد به لفظ که ربطی ندارد، مال معناست دیگر، بنابراین مانعی ندارد که به همان مدلی که در زبان عربی فی در یک معنای اصلی دارد، معنای بعدی‌اش هم ممکن است همۀ اینها را وضع مستقل دیگر بدانیم، وضع متعدد بدانیم ولی وضعی که به تبع وضع اوّل، مثلا ما بگوییم اصل معنای من به معنای ابتدای غایت است، آن هم ابتدای غایت مکانی، ولی این بعدا به مناسبت این که ابتدا غایت مکانی مشابهت دارد با سببیت چون مسبب از سبب ناشی می‌شود از او وجودش آغاز می‌شود مِنْ را در معنای سببیت هم و علیت هم به کار ببریم. یا من را در معنای نشویه که آقایان تعبیر می‌کنند من نشویه که من نشویه اصطلاح فقها و اصولیون ماست، حالا در کلمات نحویان من ندیدم تعبیر من نشویه، ولی من نشویه هم آنها می‌توانیم یک معنای مستقلی باشد، معنای جدیدی باشد، مستقل که می‌خواهم بگویم معنای دیگری برای من باشد ولی معنایی که به تبع معنای اوّل مثلا وضع تعینی پیدا کرده باشد، ما تصورمان این هست که بسیاری از این معانی مختلفی که برای این حروف جر ذکر کردند واقعا معانی مختلف هست، اینجور نیست بر جامع وضع شده باشد، حالا فرض کنید ابتداءً مثلا ممکن است ما بگوییم ابتداء من برای ابتدای غایت هست بعد وضع تعینی برای معنای دیگر، از آن تعینی به معنای دیگری همینجور وضع‌های طولیۀ پی در پی داشته باشیم، ولی نهایت نتیجه این است که ما چند معنا برای من داریم، اشتراک لفظی است، ادعای من اشتراک لفظی است، اشتراک لفظی که ناشی از تعدد وضع است حالا این تعدد وضع البته تعدد وضع استقلالی نیست که آن اشکال حاج آقا بیاید، تعدد وضع طولیه است، تعددش طولیه است، شاهدش را این توجه بفرمایید، ببینید کلمۀ من خب دو معنا دارد، مثلا، یک معنایش معنای سببیت است، یک معنایش ابتدای غایت مکانی است، می‌گویم که خرجت من البصرة من خوف، اوّلا وجدانا مِنْ که در من البصره هست با من خوف دو تا معنا دارد، معنایشان یکی نیست، خرجت من البصرة یعنی بصره ابتدای غایت مکانی خروج من بود، من خوف یعنی خوف علت و سبب خروج من بود، اوّلا وجدانا چنین است، ثانیا شما شاهد این که این را دو معنا دارد، این که من دوم را شما بردار، بگو خرجت من البصرة و خوف، درست است؟ خرجت من البصرة و خوف بهتان می‌خندند، چون من یا به معنای ابتدای غایت مکانی باید به کار برود یا به معنای سببیت، اینها دو تا معناست، جامع نیست، این نکته را هم توجه بفرمایید، گاهی اوقات تصور می‌شود که این مثلا لام برای جامع اختصاص هست، و خصوصیات اینکه این اختصاص اختصاص ملکی هست یا اختصاص غیر ملکی هست اینها را از خصوصیات مورد استفاده می‌کنیم، ما می‌گوییم نه تمام این معانی مختلف از خود لام استفاده می‌شود و به نحو اشتراک لفظی است، شاهدش این است که من یک جمله به کار می‌برم شما ببینید انصافا این جمله درست هست یا درست نیست، بگوییم الباب للدار و زید.

**شاگرد:** عطف به مجرور باید عود کند جایش

**استاد:‌** نه، معنایش عود می‌کند خود جا عود نمی‌کند.

**شاگرد:** نه خودش

**استاد:‌** نه خیر اشتباه است، هر کس آن را گفته اشتباه کرده، عطف چیز معنا را سرایت می‌دهد، به منزلۀ تکرار جار نیست، معنا تشریک داده می‌شود و به خاطر این که آن معنا، معنایی که برای دار هست و برای زید هست، ما می‌خواهیم بگوییم که این در اختصاص دارد به خانه و ملک زیدٍ، بگوییم الباب للدار و زید، می‌خندند، این چجور حرف زدن است، علتش این است که لام دو تا معنا دارد، لام که به معنای ملکیت هست غیر از لامی هست که به معنای صرف اختصاص هست، این به نظر می‌رسد که اینها معانی‌شان مختلف است.

**شاگرد:** معنی جامع لزوما این است که همیشه هر چی که جامع هست نشود چیز کرد

**استاد:‌** مجاز باید بشود دیگر، اگر جامع باشد باید بتواند استعمال بشود

**شاگرد:** در همان استعمال یعنی؟

**استاد:‌** بله، جامع می‌خواهد بگوید که باب، با دار و زید ارتباطی دارد، اگر شما به جای آن کلمۀ ارتباط را به کار ببرید، اصلا جامع همین است، غیر این جامع نیست، شما معنای جامعی را تصریح کنید، این باب با دار و زید هم با دار و هم با زید ارتباط دارد، درست است، هیچ محذوری هم ندارد، ولو نحوۀ ارتباطش هم فرق داشته باشد، هیچ آدم استغراب نمی‌کند، ولی الباب للدار و زید استغراب می‌کند می‌گوید این چجور حرف زدن است؟

**شاگرد:** اگر بگوییم الباب للدار و الغرفة استغراب نمی‌شود؟

**استاد:‌** نه، چه استغرابی داشت؟ هم بر این دار هم بر غرفه است دیگر، اشکالی ندارد، چه اشکالی دارد. جایی که یک معنا دارد استغراب نمی‌کنند. به نظر می‌رسد این معانی مختلف، اینها معانی مختلف هستند، ممکن است من الآن در صدد بیان این جهت نیستم که منشأ این معانی مختلف چی است، ممکن است ابتداءً لام برای اختصاص باشد ولی به مرور زمان اختصاص‌های خاص پیدا کرده باشد یعنی لام بر اختصاص ملکی، اختصاص یا یکی از این معانی‌اش معنی حقیقی‌اش باشد بقیۀ معانی‌اش بی‌مشابهت، آن خیلی الآن در مقام بیان این جهتش نیستم که آیا این وضع به نحو وضع واحد است از آن سنخی که دیروز اشاره می‌کردم، نمی‌دانم وضع برای اصناف باشد آن یک مدل مثلا کسی ترسیم کند، یا وضع، یکی از اینها معنای حقیقی باشد، بقیۀ اینها، معنای حقیقی اوّلیه باشد، بعضی‌ها معنای حقیقی ثانویه باشند، یا اوّل برای جامع وضع شده بوده بعد همۀ اینها معانی بعدی هستند که به وضع تعینی، اینهایش خیلی مهم نیست، الآن ما بالفعل معانی مختلفی برای لام حس می‌کنیم همه‌اش هم معنای حقیقی حس می‌کنیم، هیچکدام تعولی هم برایش احساس نمی‌کنیم، این یک مرحله. مرحلۀ بعدی این هست که لام، لام ولو معانی مختلف دارد اگر مجرور به لام کسی باشد که امکان مالکیتش داشته باشیم، هم صلاحیت ذاتی برای مالکیت داشته باشد، یعنی شخص باشد، یا یک شخصیت حقوقی باشد، یک چیزی باشد که بتواند، و خارجا هم احتمال مالک بودنش برود، لام در اینجور موارد ظهور در ملکیت دارد، حالا چرا فعلا در مقام چرایش هم نیستیم، شاهدش آن شاهدی که ذکر کردم که بعد دیدم که دقیقا همین شاهد را مرحوم شهید ثانی در یک بحثی آورده حالا عبارت شهید ثانی را هم برایتان می‌خوانم، آن شاهدش این است که در اقرار اگر گفتند لزید درهم همه اتفاقی است که این را اقرار بگیرند، اقرار می‌گیرند و این شکلی است، و در بحث اقرار در قواعد الاحکام دارد الاقرار اخبار عن حق سابق لا یقتضی تملیک بنفسه بل یکشف عن سبقه، اقرار کشف می‌کند که قبلا آن مقر مال مقر له بوده، می‌گوید و لفظه الصریح لک عندی، لک عندی را لفظ صریح می‌داند و این جزء چیزهای مسلمی هست که در القواعد و الفوائد مرحوم شهید اوّل این مطلب را دارد، می‌گوید بحث در مورد لام دارد، می‌گوید و من فروق الحقیقة حمل اللام علی الملک فلو قال هذا لزید فقد اقر له بملکه فلو قال اردت انه بیده او اجارة او سکنی، بگوید من مراد از ملک این است که دستش است، یا اجاره داده شده، یا حق سکنی برایش قرار داده شده، لم یسمع لانه خلاف الحقیقة، من حالا خلاف حقیقت بودن را نمی‌خواهم حالا خیلی روی آن جهت، حالا بعد در مورد آن صحبت می‌کنم، ولی اصل این که ظهور در این معنا دارد را هیچ تردیدی نیست، قواعد و فوائد شهید اوّل، ۱/۱۵۹؛ نزد القواعد الفقهیة، صفحۀ ۹۹. عبارت شهید ثانی که می‌گفتم این عبارت است، در بحث حبوه، در بحث حبوه در رسائل شهید ثانی، جلد ۱، صفحۀ ۵۱۷ این مطلب آمده، المطلب الثالث هل هذا الاختصاص علی سبیل الوجود او الاستحباب، این که یک سری اموال مال پسر بزرگ‌تر هست به نام حبوه این اختصاصش وجوبی است یا استحبابی است، المشهور خصوصا بین المتاخرین الاول، بعد یک توضیحاتی می‌دهد، می‌گوید و یدل علیه ظاهر الاحادیث فانه خصه فیها بالمذکورات باللام المفیدة للملک او الاستحقاق او الاختصاص اذ لا یصلح، بعد می‌گوید که هر یک از این معانی باشد، ملک باشد، استحقاق باشد، اختصاص باشد ازش وجوب استفاده می‌شود، آنها را بحث می‌کند، می‌گوید فانه خصه فیها بالمذکورات باللام المفیدة للملک او الاستحقاق او الاختصاص اذ لا یصلح غیر هذه الثلاثة هنا لها او قدر المشترک بین هو الاختصاص کما حققه بعض اهل العربیة تقلیلا للاشتراک. بعد بحث‌هایی را می‌گوید من آن عبارتی که مد نظرم هست عبارت بعدی است. ایشان می‌گوید و التحقیق ان اللام فی هذه الموارد و نظائرها ظاهرة فی الملک و هو قرینة تخصیص بعض افراد المشترک علی بعض. ایشان می‌گوید لام مشترک لفظی است ولی این مشترک لفظی در اینجور موارد ظاهر در ملک هست و این ظهور خودش قرینه است بر این که از معانی مشترک یکی‌اش را ما بگوییم معنای مشترک لفظی را بگوییم این معنایش معنای لفظ هست و یظهر لک ذلک من اجماع العلما کافة علی ان من قال لفلان عندی کذا او العین الفلانیة یفید ملکه لذلک ملکا تاما لا افادة الاختصاص الاعم منه بحیث یحتمل غیر الملک مع ان الاحتمال فیه قائم، اگر بخواهید آن لام را بگویید اختصاص هست چرا اختصاص ملکی باشد؟ ولی همه می‌گویند این اختصاص اختصاص ملکی است، لجواز ان یکون المقرر به مختصا بالمقر له علی ان الوجوب التی لا تفید الملک و الاجماع علی خلافه و عدم الالتفات الی هذا الاحتمال، این عبارت رسائل شهید ثانی، جلد ۱، صفحۀ ۵۱۷ هست. و روی همین جهت البته عبارتی ایشان ما می‌خواهیم بگوییم که لام همۀ معانی مختلف حقیقت است اینجور نیست که فقط، چون در کلمات فقها خیلی جاها این عبارت خیلی زیاد وارد شده که مثلا، از اوّلش از قدیمی‌ترهایش پیدا کنم، در ایضاح الفوائد، جلد ۲، صفحۀ ۵۱۹ وارد شده می‌گوید که و اللام للملک حقیقة و الاصل فی الاطلاق الحقیقة، یک همچین معنایی دارد. در التنقیح الرائح، جلد ۴، صفحۀ ۱۱۱؛ و المهذب البارئ، جلد ۴، صفحۀ ۲۸۴، می‌گوید اللام حقیقة فی الملک و شبیه آن در مهذب بارئ، جلد ۴، صفحۀ ۵۵، این حقیقت بودن را اینها دارند، حالا ما آن حقیقت به این معنا که سایر معانی‌اش مجاز باشد را آن را نمی‌خواهیم بگوییم، ولی در مواردی که عرض کردم مواردی که مجرور به لام صلاحیت مالکیت و احتمال مالکیتش برود ظاهرش این مطلب هست و این شاید به خاطر همین جهت هست که مرحوم محقق کرکی، محقق کرکی خیلی جاها این تعبیر که از لام ملکیت استفاده می‌شود را دارد ولی هیچ جا تعبیر اللام حقیقة فی الملکیت تعبیر نمی‌کند، می‌گوید اللام تقتضی الملک یک جا، جامع المقاصد، جلد ۷، صفحۀ ۱۸، جلد ۹، صفحۀ ۲۵۰. یک جا تعبیر می‌کند اللام تفید الملک، جلد ۹، صفحۀ ۲۴۵، یک جا می‌گوید اللام تقتضی اختصاص الملک، جلد ۹، صفحۀ ۳۲۴، اللام یقتضی الملک، آن که از همۀ اینها یک کمی محکم‌تر است اللام للملک، جامع المقاصد، جلد ۹، صفحۀ ۶۳. ولی هیچ جا صریحا بگوید اللام حقیقة فی الملک ندارد. ما آن را هم نمی‌خواهیم بگوییم این لام حقیقة الملک کأنّ معانی دیگرش حقیقی نیست، مجازی است، ما این را نمی‌خواهیم بگوییم، ولی می‌خواهیم بگوییم که در اینجور موارد مثل آیۀ شریفه، انما الصدقات للفقراء و المساکین و امثال اینها این لام ظهور دارد در ملکیت و همینجور هم هست و آن چیزهایی که این ظهور، حالا ببینیم آیا این ظهور موانعی از این ظهور وجود دارد یا وجود ندارد، یکی از موانعی که از این ظهور ذکر شده یکی‌اش سیاق آیه است که در عبارت طبری، کشاف بهش اشاره شده و ابن منیر اسکندرانی در حاشیۀ کشاف بهش تصریح کرده، ببینیم آیا این درست هست این مطلبی که اینها گفتند یا درست نیست، این یک. نکتۀ دیگر این که اصلا حالا قبل از آن این بحث را مطرح می‌کنیم که آیا این مطلبی که لام اگر ملکیت ازش افاده بشود بسط بر اصناف که شافعی از این آیه استفاده کرده درست است؟ نتیجه‌گیری که به نظر ما اصل این مطلب که لام ظاهر در ملکیت هست درست است ولی آیا این نتیجه‌گیری، اصلا این بحث‌ها با همدیگر تلازم دارند یا تلازم ندارند، حالا این بحث را ان شاء الله فردا ادامه خواهیم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد